آنت [illegible] بان [illegible] نمود که ای بندهٔ خاص خدا وای شهسوار کشور انصاف وحیا
این طفل را او [illegible] تو و ترا بخدا می سپارم اگر گاهی بدیدن این پاره جگر
[illegible] و دولت سرای شما بیایم امیدوارم که این کنیز را ضایع نشوی روح من
با این طفل الفت گرفته آن سوار چندان گریست که از مرکب بزیر افتاده بر خاک
نشست پس آن طفل را در سینه کشید و رویش ببوسید و بجا در [illegible]
سوار شد و گفت ای عفیفه [illegible] این غلام را برای خدا آزاد کردم در خدمت
تو باشد که مرا قبول است آن ضعیفه از گفتار و کردار خود پشیمان شد و عرض کرد
که ای شهسوار عادل از من و گفتار من مکدر مشو و غلام خود را بپذیر زیرا که جواب
شوهر خود را ندارم آن سوار بسیار الطاف و عذرخواهی نمود که سلام مرا به پدر
این طفل برسان و بگو که این غلام امانت حسین است نیکو نگهدار زن در قدم
مبارک آن سوار افتاد و عرض کرد که ای جوان نام تو چیست که به پدر این طفل
پیغام ترا بگویم گفت ای ضعیفه منم حضرت سید الشهدا و منم شهید کربلا و منم
آقای شما حضرت ابا عبدالله الحسین پدرانرا بگو که تعزیه شما مقبول است آخر
حسین فرزند رسول است کجا راضی بود که غلام خانه زاد او را بیگانگان خریده
غلام خود بگویند این بگفت و ناپدید گردید آن زن مهموم و آن غلام مغموم حیران
و مبهوت ماندند و بی اختیار اشک می‌افشاندند ناگاه پدر آن پسر با سامان
عزا بجا نماند پسر را با مادر نشسته دید آهی کشید و گفت که ای جان پدر اول چرا در شوره

آمدي آخر چرا از مولاي خود گذشته باز آمدي ـــ از سر کوي چشم یار [illegible]

کرده بودم کاري آخر شرمسارم ساختي : آن عقیقه را که به زمان بدست آمد آور

و پسر پیغام آن امام تشنه جگر بوي دادند چون از زبان همایون حضرت سید الشهدا

را شنید گریبان دریده چون اشک بر زمین غلطید و ناله میکشید و میگفت که آه آه

اي چشم نابکار چرا امام ابرار را نشناختي و سر خود را بر زمین زد که اي سر سرور اخیار

را دیده چرا خود را بپاي او نینداختي گفت و گریست تا بیهوش گردید و [illegible] با بیهوش

این مشغول عزا و بکا گردیده عمر عزیز را در عزاداري میکرد این مخفي نیست که برگزیدگان

حضرت رب العالمین ائمه راشدین صلوات الله علیهم اجمعین در عرفان ختم المرسلین

صلی الله علیه و آله الطاهرین به راسخون في العلم مشهور اند و در اجراي احکام بفرایض

و سنن در حلال و حرام حروف و کلمات فرموده الکلام حکمت نظام ملک علام هریک

دستور اند پس معلوم است که همواره گلچین ریاض هل جزاء الاحسان الا الاحسان

بوده اند در غیبت و حضور دوستان را از نزدیک و دور که اجراي حقي و اثبات

خدمتي در دوستي نموده باشند ستوده اند چنانکه بر کساني که اجره قره و حسنات

خود را در دوستي یافته اند روشن و بر مستمعان اخبار این سلسله اخیار نیز مبرهن است

که حدیث دشمن گذارش بکا علی الحسین او ابکي او تباکي وجبت الجنة له اینه و از این

اشارت است مستمعان و هوشمندان را اعلام که در مجالس عزا و محافل بکا در استماع اخبار

وقایع جانگداز کربلا خود را از گریه معاف ندارند و دقیقه از دقایق دوستي را فرو نگذارند

في المعرض

بالخصوص در عزای طلیعه لشکر شهیدان کربلا درخشنده صبح شهادت سرداران
نامور سید شهیدم نزاده باوفای امام قتیل مسلم بن عقیل که در کوفه بخنجر جور و جفا
و تیغ شمشیر غدر [illegible] کشته شد اگرچه در کتب احادیث و اخبار و تواریخ اخبار
بشرح و بسط که شاید مندرج است و درین مختصر که حزن و عزا و الم اندوه و بکا
منظور بود از کتب مطول و مفصل به مختصری مجمل اکتفا نموده و از نگارش این اخبار
امید چو نیست که سینه‌ها افگار و دیده‌ها اشکبار گردند که همین مطلب است مجال الفاظی
که ساز عزا را از کوکب گریه می‌انداخت نه پرداخت و به بیانی که استماعش جگرها را
خون میساخت [illegible] مفصل بتفصیل تاریخ تصنیف [illegible] [illegible]
[illegible] شمشیر [illegible] از [illegible] [illegible]
بن عقیل [illegible] [illegible] کشتگان [illegible] خامه حسرت
نگار بشرح این نامه غم آثار را چنین می‌نگارد که چون میمان مائده دغا و قانون آن
قاعده و قانون گشته معرکه بلوای کوفیان و ثابت قدم میدان پرآشوب امتحان مقدمة
الجیش لشکر سعادت و ستاره درخشنده صبح شهادت [illegible] معرکه تسلیم و رضا چاوش
قوافل کربلا و در رسالت نایب امام و در شهادت شهید از اقایم مقام سید الشهدا
قتیل المظلوم القتیل حضرت مسلم بن عقیل علیه السلام چون بموجب ارشاد امام الثقلین
حضرت اباعبدالله الحسین با دو جگر گوشه خود محمد و ابراهیم متوجه دیار عراق کوفه گردید
اول بوداع مخدرات طه و یس و دختران ختم المرسلین [illegible] [illegible] نیاز بر زمین

نالیده و میگفت سه سه مسلم [illegible] چشم خون میرود عندلیبی از چمن [illegible]
میرود نیم بسمل طایری از شهر غریب با عراق میرود افغان و [illegible]
میرود ای شمعهای سرا پرده ناموس کبریایی خدا و ای مصابیح مشکات مشکوة عصمت
حضرت خیر النسا الوداع الوداع یا از گریه و در کل دست از نادر دل میروم و داع عزیزان
بمنزل میبرم ابلوم را از وداع مسلم بی اختیار غبار غم و الم بر آینه دلها نشسته و بنا تأثیر
این گفتار شیشه دلهای صغار و کبار بهم در شکسته آنگاه چون گوهر اشک در قدمهای
نوشش برای گوهر لعلی عرش خدا افتاده و چندان گریست که از گریه او در و دیوار
بگریه افتاد و چون نام وداع و فراق را بر زبان می آورد چنان گریه گلوگیر میشد که بجز
نالـه سخنی بر زبان او [illegible] گاه می بوسید دست و گاه می بوسید خاک [illegible] بود
جاری چون دل گرا اشک را میکرد آب گاه میگفت ای مرا تسکین دل قلبی لک الفدا
گاه میگفت ای مرا آرام جان روحی فداک پس دستور جان نثاران طریق فدویت
را از سر گرفته سر خود را بر قدمهای امام مظلوم نهاده و سیلاب سرشک را بر پا و
بر چید [illegible] تسلی میداد و آرام نمی گرفت آخر بناچاری قدح نوشش زهر جانگداز فراق
گردیده امام اختیار نیز گریه بسیار کرده سر آن مسافران غریب را در سینه خود چسبانید
و دو طفل معصوم مسلم او را در بغل گرفته روی کلبوی هر دو را بوسیده آهی کشید
چندان گریست که چون گلهای شبنم آلود روی آن دو مظلوم سعید از آب دیده
آن امام ابرار تر شده آنگاه مسلم را رخصت داده با فرزندان و رسولان کوفیان
رو بکوفه

3

[illegible] فرود آن [illegible] غبار الم بر آیینه خاطر می‌نشست و به ناکامی زمانه
ابا می‌برد [illegible] از حسرت شاملش می‌بست چون بکوفه رسید در سرای ابی مختار
ثقفی نزول اجلال فرموده فرمان واجب الاذعان امام عالم پناه اعنی سلطان [illegible]
[illegible] و مظلوم کم سپاه وجگر بند اسد الله ابی عبدالله الحسین را بر کوفیان بر خواندند
از استماع مضامین هوش ربای آن نامه گرامی و از احکام [illegible] اشتیاق
سیلاب سرشک از دیده اشتیاق جاری نمود فریاد واشوقاه [illegible]
از محوطه کوفه تا به فلک رساندند و جواهر نقد جان شیرین در نثار نامه امام [illegible]
افشاندند و بزبان حال و اشتیاق رو بجانب یثرب شاه خیال آن امام آفاق [illegible]
برساندند سر و زن و فرزند و سر و جان بفدای تو حسین [illegible]
دیده لقای تو حسین * مرغ جان بال کشا بسوی تو در پرواز است * قوت بال
پری ماست هوای تو حسین * حضرت مسلم چون ملاحظه نفاق در آن روز [illegible]
نداشت اشتیاق نامه احباب را باظهار عقیدت و اخلاص که از آن مردم دیده بود بقلم
راستی در خدمت سید سر بریده [illegible] بالتماس حضرت سید الشهدا نوشته که تا بتاریخ تحریر
هیجده هزار کس بخلوص نیت در دایره بیعت در آمده چشم اشتیاق براه انتظار باز و دلها
مشتاق [illegible] ساز است [illegible] است که غبار کلفت و ملال از
دامن خاطر دوستان بر افشانی و تشنگان زلال وصال را شربتی از سلسبیل دیدار
بچشانی القصه چون نامه مسلم بحضرت سید الشهدا و امام الابرار رسید در روز نهم

٦

بلی روح روان محمد مصطفی یعنی امام غریب حضرت سید الشهدا را و از کینی پسر یا دیده
گریان از یمن و بریان را البیده کشید بنوعی نالید که در و دیوار از ناله غریب سعید بنالید
و را اطفال نیز بسبب آنکه پسر دست پدری بوسید که پدر روی پسر را بوسید
[illegible] کردن هم میکردند و ناله از سینه عالم میکردند مسلم گفت که ای دو نونهال
بوستان سیادت وای دو مهر بجهر زندان حسرت و غربت و ناله و گریه مکنید که
در کمین همانه بر سر کین است اگر بمقدم عمر زاده نامدار خود امام اشعار رسیده ند و حضور
امام صبور جبین نیاز بر خاک و لب عبودیت زد بوسید بس حالی شکسته بالی این
هم بیان کنید شرحی و گر از کوفه و از کوفیان کنید پرسه اگر ز حال من و سرگذشت من
یک یک بیان نموده و خاطر نشان کنید آنگاه روی پدر را بوسید و از آن و دگل گلزار
شهادت بوی کشید و بسیار بگریست و سه اسیر روان شدند نه خانه و نه جای و نه دوستی
و نه آشنایی گاه بر بیکسی خود و گاهی بر غریبی و معصومی شهزاده محمد و ابراهیم میگریست تا
بدر خانه رسید پیره زنی را طوعه نام دید که تسبیح در دست و بذکر خدا مشغول است
ساعتی نشست و آبی طلبیده او [illegible] بیرون دارای بوی داد و گفت ای برادر امشب
کوفه را [illegible] میبینم چرا بمنزل که و ای امام میگری مسلم آهی کشید و گفت ای
مادر [illegible] [illegible] [illegible] آشنایی ندانستم که بکوی اهل کوفه جای رانسیدایم
ز بطحا و یثرب میرسم و در کوفه مهمانم غریبم مهربانی باد فامی [illegible] ای مادر
منم جان سور [illegible] لی زوراست [illegible] [illegible] السلام [illegible] [illegible].

هر جهار ده اد مرد ... وي ميداد و منافقان از جهار طرف بر وي حمله ميکردند از
بسياري زخم [illegible] شمشير گاهي تکيه بر ديوار ميداد و گاهي از ضعف زانو بر
مي نهاد و بنوعي از تشنگي بيطاقت و بي اختيار بود که زبان در تمام صحبت با کوفيان
[illegible] ايشان چنين ميگفت و ميفرمود ... چه شد اي کوفيان بايد که يک بار [illegible]
بينم [illegible] سينه [illegible] نمي بينم مسلمانم غريبم تنهايم جيست [illegible]
که امروز آب [illegible] جگر در جهد و دل خنجر نمي بينم اي کوفيان [illegible] مرا ياري کنيد که بعد
از زدم [illegible] جان ستان و نوک سنان آتش افشان را آب برايان غريب بي خانمان
ننود دار بيطاقتي و تشنگي تکيه بديوار بکرد اين حران داده بود که طرحه قدحي شراب
بوي رسانيد چون مسلم آب را نزديک بدهان رسانيد آوازي شنيد که کسي گفت
اي مسلم حضرت زهرا شربتي از براي تو مهيا ساخته و علي مرتضي بر لب کوثر انتظار
تو دارد ... اگر چه خون جگر ميخوري و خاموشي ... ز دست فاطمه الحيات ميخوري
و بروايتي تيري بدهان مبارک رسيد که لب و دهان آن تشنه کام پر خون گرديد
آب را ريخت و گفت آب خوردن با قيامت افتاد اي دريغا که حسين با اين
وادي [illegible] ... اي دريغا خواهد مونس زهرا حسين ... اي دريغا کشته
خواهد شد درين [illegible] حسين ... اي دريغا از وطن دور از بني هاشم جدا تنها ماند
تنها در جهان با کينهاي اعدا حسين ... و اين قوم با وي همين سلوک خواهند کرد اين سخن
در زبان بود که [illegible] شد [illegible] افتاد کوفيان بر سر وي ريخته او را [illegible]

مهربان سوار شیر شیره و پاره بدیار مدکاو جیه باز [illegible] ازکریه ابر شهادت آورو
اسیری وخواهران و دختران اوست اسماعیل در عالم خواب معوه رود لب ار
کامیت ناگاه چشمش بر جبین ترا وش سه چشمه عین الحیوات ممکنات وطلعه تجسین
وجود موجودات افتاد کسی که خاتم انگشت [illegible] حلقه قاف فضا وجسم [illegible]
گنابعت ازاجلال جسم حذابت فرمود ای اسماعیل مرتبه رفیعه شهادت از خدا
مطالبی زیرته هیچ شهیدی بعلو شان مرتبه شهیدان کربلا وسربازان معرکه تسلیم ورضا
نمیرسد زیراکه شهدای دیگر در معرکه جهاد و قتل با عدای دین با امید فتح ونصرت از
شهادت [illegible] شنند وحصول غنیمت نیز درضمن بود نه چون مظلومان کربلا وکشتگان
راه خدا و مرابهای فرزند [illegible] وشهیدم امام حسین که بغیر صورت شهدای بدر
شهادت [illegible] را ورایه حیات دیدن و بی سر درخون غلطیدن جمال جمیل [illegible]
ظاهری [illegible] ایشان جلوه گر بنود مدارج معارج این شهیدان [illegible] مرتبه شهادت
شهیدای اولین واخرین مراتب شفا بالاترات ای اسماعیل اگرچه رتبه
شهیدان [illegible] زیاده شهیدان کربلا دارند لیکن شهید که سرداده اند
مال [illegible] ولی [illegible] شخص ناطقه لال [illegible] نیافته هست کسی رتبه حسین ز خدا
چرا که نام حسین است سید الشهدا با این شهید شهید دگر برابر نیست : برای هیچ کسی [illegible]
نیست [illegible] اسماعیل اگر میخواهی که به مرتبه شهیدان کربلا برسی بر حسین گریه کن زیرا که
گریه کنندگان بر حسین که عارف بحق او قابل باشد باشند با شهیدان کربلا در رتبه

برابر اندای اسماعیل زیرا که اگر کسی شهید شد در راه خدا اما عیال و اطفال و برادران
و فرزندان و رفیقان و ندیمان و مال او همه بر جا و برقرار ماندند چه انبیاء و ملوک و چه
اولیا و چه عامة الناس لیکن حسین اول برادران و پسران و غلامان خود را کشته دید
و تن پاره پاره همه را از خون برکشید بعد از آن زنان و دختران او را اسیر و خیمه
سامان او را سوخته و تاراج نموده و سرهای ایشان بر نیزه‌ها نموده و با اینها اکتفا نکرده
از اسب جفا بر بدن مطهرش تاخته و عیالش را در بدر و تماشای عالم ساختند چوب
بر لب او زدند و خبر سرش را نگیری خواستند ای اسماعیل کسانی خواهند آمد که با خاک
پاک تربت [illegible] ناکش عداوت ورزند و اولاد او را بکشند و دوستان او را بقتل
و خانها غارت کنند و مقصود رتبه این شهید از دیگر شهیدان بالاتر است ای
اسماعیل چه گویم که حسین من چه دیده و چه کشیده ـــ فلک بکرب و بلا با حسین
جفا که کرده نمانده است آل علی بیرون آورده اگرچه روز شهادت بسی گرامی بود
برای آل نبی روز قتل عام بود زن کسی [illegible] سرداری و علمداری که کسی نماند بغیر از
جوان بیماری ای اسماعیل کدام مصیبت ازین مصیبت عظیم‌تر خواهد بود و این است که
ثواب گریه برای شهید مقابل است با مرتبه شهیدی که از برای آن مظلوم باشد ای
اسماعیل چون تو درین مجلس گریستی درجه خود را بدرجات شهدا رسانیدی و این
گریه گردش تو بر حسین مثل آن است که در راه او شهید شدی [illegible] مرتبه را هیچ [illegible]
بهشت بر حسین گریه کن که تا در روز حشر با زمره شهیدان محشور شوی اسماعیل از خواب
بیدار

[illegible] کو دین شکر و سپاه نداشت ، پرسش بریده دوانند پ بر دلش ؛ [illegible]
کشت استخوان تنش ؛ خطا [illegible] لشن پس است انقده جواب و سوال شد که [illegible]
شهادت زبان ناطقه لال ؛ چو شمع گریه جانسوز شد گلو گیرت ؛ [illegible] کرم بود [illegible]
تقریرت ؛ خطا گلوی حسین آشیانه داری ؛ خون بها کجا تو در خلد خانه داری خطا چو کار امام
تو جز عطا نبود و تر از ثواب نباشد اگر خطا نبود و نسخه نسخه نویس شربت شفاخانه از آنجه
ساز نفع نبوی بکار چنین می نگارد که شخصی بخدمت طبیب دار الشفای امامت و مسیح بیماران
ست یعنی طبیب پوش زنجیر تسلیم در رضا بیابان کربلا حضرت امام زین العابدین عرض کرد
که ای مسیحای آل محمد صبی مریض در خانه دارم هر چند دوا میکنم و در معالجه [illegible] اصلا و ابدا
روی بهبودی ندیده مایوس بر بیمارم و در دعای لب و از طبیب کاملی ندارم حضرت
فرمود که چرا غافلی از تعزیه داری پدر شهید مظلوم حضرت امام حسین دل را چون
دل دین پاکان بدار و مشغول شو بگریه و خواندن وقایع کربلا گریه کنند بر [illegible] حسین و بر
اشکها [illegible] غم از بیماری میراشوند [illegible] را در وی بوده هر چند در [illegible] لب و [illegible]
اشک چشم تعزیه داران شفای دردهاست ؛ ناله از بهر حسین تشنه لب بیمار را ؛
چون دعای صحیح البته تاثیر شفاست ؛ آن شخص بیمار را نفر موده امام اختیار بقصد
شفای بیماران چون مجلس ماتم امام محترم را آراست مردم بسیار گریستند [illegible] و [illegible]
حضرت سید الشهدا و شهیدان آل عبا و اصحاب الشهدا از جور [illegible] ناله و فغان کردند
چون آن روز در گذشت و مردم مجلس متفرق شدند صاحب خانه که دید که در مجلس ماتم [illegible]

[illegible]

در بیان بیماران تعزیه سبزپوش فرمود که چون ادهم در به مجلس بود مرا [illegible]
که برای او دعا بکنم خدایا بروی حسین به را شفای عاجل بخشید عرض [illegible]
شدم بقدوم آن سبزپوش افتادم و التماس نمودم که نام گرامی شما چیست سبزپوش
آهی کشید که منم حضرت اسد الله الغالب پدر شهید کربلا علی ابن ابی طالب وا حزن
داغ دیده ما در بلیه اختر حسین و دختر نیک اختر حبیب خدا رسول الثقلین است
[illegible] ضعیفه دلخسته حضرت زینب است طراز محمله ناموس کبریای خداست
جگر گداخته شهید خافقین است این شیفته ثقلین ما در حسین است این
کسی که بزم عزا داری حسینش چید هیچ وجه غمیش نمی تواند دید نو ماتم
پسر با آرسته و در محفل بپا کرده است که باشیم باز تو غافل کسیکه تعزیه دار حسین
ما باشند همیشه در کنف رحمت خدا باشند خدا تعزیه دار حسین بحشر رضاست
بهشت وقف محبان سید الشهداست فدای نام شهیدی که در دم رفتن
بگریه گفت ببخش ای خدا شیعه من شود بدل الفرح در عزای من غم من که
اشک تعزیه دار من است مرهم من خطا تو دامن سلطان کربلا داری
برو حشر بسایه خدا داری چنان شود بقیامت بلند پایه تو که
آفتاب نشینند زیر سایه تو چو جرم بخش و خطا پوش سید الشهداست خدا
چه باک اگر روسیه چو مشک خطاست گوسفندان تیغ تسلیم [illegible]
کوی کعبه خلت و [illegible] مزاجان آتش محبت [illegible] بنا

چمن می‌نگارد که روزی طلای بی‌غش آتش امتحان و گل چمن نهال آتشکده
خریدن حضرت خلیل الرحمان ابراهیم علیه الصلوة الملک المنان در راهی نشسته
بود که فرزند دلبندش حضرت اسماعیل از شکارگاه می‌آید ... عجب
صید افکنی که چشم [illegible] دور می‌آید خرامان سرو بالای چو نخل طوبی آید (
نه ذوق دیدن طرز نگاهی چشم مخمورش هزاران آهوان دنبال او مخمور می‌آید
قامتش سرو بوستان ازل و عارضش شمع محفل قرب خدای عزوجل زلف
عنبرین و کاکل مشکین چون نکهت سنبل بهشت برین و فور جان از نافه چین
پریشان لیکن گرد و غبارآلوده بود حضرت ابراهیم را طاقت آن نبود که
غباری بر زلف مشکبارش یا گردی بر آیینه حق‌نمای رخسارش بیند
بی‌اختیار برخاست و [illegible] پای او را چون جان شیرین در بر کشید و بگریه و زاری
مشغول شد از آن گل همیشه بهار بوی بو کشیده و صورت بر دستهای حق‌پرستش
می‌مالید دست مبارک با عنبر گلاب گیسوهای او را می‌شست و به مجرد [illegible] خاطر
عاطرش [illegible] می‌جست و چشم از تماشای صورت معنی‌نمایش برنمی‌داشت و تعجز (?)
مادرش هاجره التفات نکرده از کمال محبتش دقیقه بر زمین نمی‌گذاشت آری گفته‌اند
ـــ عاشق از رشک [illegible] و لب گزید که چرا مردمک دیده به بیند رویش
[illegible] صبا عاشق مشکین [illegible] منتشر ساخته در ساحت گلشن بوستان (?)
فرزند بزرگوار خود را در کنار داشت و دمبدم می‌گفت که خدا مرا بفدای

بو سیتو کند ای اسماعیل قدر تو بسیار جلیل است و چنین سرا ز خیال قامت رعنات
عصای پیری خلیل است چون در بستر خواب رفت پاره جگر نور حضرت اسماعیل
را در بر گرفته و بخواب رفته در عالم واقعه صدای هاتفی را شنید که میگوید ای خلیل الرحمان
وای گل چین نهال شعله امتحان است ای دوست بر اوصال ما میلی مشغول
خودی چرا خدا میطلبی اندر یکدل جای دو دلبر نبود تا غیر نشسته خدا می‌طلبی
ای ابراهیم دم از هوای محبت ما میزنی و مهر فرزند خود اسماعیل را می ورزی شرط
دوستی نیست که عاشق صادق در حضور یار با غیر نشیند و دیده که در وقت دیدن یار
ست با غیار بینائی ابراهیم   دل بوالهوسی اگر کند خویش کن و دیده
منوالفش است چه جوش کن در خلوت با صفای دل غیرا زده دست که هست کسی
و کز تو بهوش کن ای خلیل اگر تشنه وصال مائی [illegible] عبا را در راه ما قربانی کن
حضرت ابراهیم از هیبت این خواب هولناک از خواب سراسیمه و پریشان خاطر بیدار
شده و مادر بلند اخترش حضرت هاجره را بیدار کرد و فرمود که ای هاجره برخیز
و لباس بسیار نیکو در بر فرزند اسماعیل بپوشان و آن آفتاب سپهر [illegible] از برج شفقی
که ازان بهتر نباشد آراسته ساز که او را بمهمانی دوستی بسیار عزیزی میبرم هاجره
قبول بر دیده منت نها و سرو قامت با اعتدالش را از لباس منقطع چون گل آراسته
آفتاب رویش را با گلاب شسته و کاکل شکنش را با مشک دمیده تا [illegible]
بسیاری بر سرش که بهشت قدرت خدا بود مالید و رویش را [illegible]

می برد هاجره گفت بمهمانی دوستان بسیار عزیزی می برد گفت ای هاجره نه چنین است حضرت
خلیل خوابی دیده که فرزند خود را در راه خدا قربانی کند حالا کارد و رسن برای این همراه
برده میخواهد که طفل معصوم ترا در راه خدا بهانه خوابی ذبح کند ای هاجره [illegible]
این خواب روزگار و ترا میکند سیاه [illegible] افسوس بر جوانی این طفل بیگناه
کو عمر تا خدا بتو فرزند دیگر دهد   این داغ سینه سوز ترا میکند تباه
هاجره فرمود کاهی شنوده ام حضرت خلیل الله دروغ نمی گوید و بدون حکم خدا قدمی در راه
هوا و هوس نمی پوید اگر چنین است زهی سعادت ما و فرزندم هزار جان فدای یک موی اسمعیل
به پای فرمان خدا کاش چنین می بود شیطان چون از هاجره مایوس شد خود را
بصورت پیرمرد مقدسی بر حضرت خلیل ظاهر ساخت بعد از لوازم قدمبوسی
عرض کرد یا خلیل الرحمان مسموع شده که خوابی دیده [illegible] که فرزند خود را در راه
خدا قربانی کنی یقین که خواب تو شیطانی است چرا که خدا بندگان خود را این تکلیف
شاقه حکم نمی کند — خواب شیطانی است حکم خواب را باید [illegible] حکم کرد بر
هاجره اسمعیل را بی سر بکنی [illegible] کشتن انسان است لیکن زنده کردن مشکل است
پس در اینجا تامل دست بر خنجر مکن حضرت ابراهیم بانگ بر وی زد که ای ملعون
مردود تو شیطانی و ترا بر انبیا دستی نیست خواب من رحمانی است دور شو
از من که فریب ترا نمی خورم و [illegible] من حکم قربانی داده بجا می آرم دیگر
چند قدمی از اسمعیل دور افتاده بود و پیشتر بود شیطان از وسوسه خلیل ناامید گردیده
و بسر

[illegible] خلیل آمد و با اداب تمام سلام کرد و گفت جان من [illegible]
به حضرت خواب دیده که هاتفی میگوید یا خلیل الرحمان اسماعیل را در راه ما قربانی
کن حالا کاردی [illegible] و ریسمانی برای بستن و کشتن تو همراه دارد و جان شیرین باید
بدهد و [illegible] در راه رضای او [illegible] ای جوانی تو افسوس می آید چندان وسوسه
نمود که حضرت اسماعیل تنگ آمده فریاد زد که یا ابتاه این پیرزالی تدبیر مرا وسوسه
میکند مرا [illegible] حضرت خلیل فرمود جان من خدا را یاد کن و او را از خود دور کن
که آن شیطان است [illegible] خواست که وسوسه دیگر کند حضرت اسماعیل هفت
سنگریزه برداشته در همین مقام بر او انداخت باین جهت جمره انداختن بر حاجیان
واجب شد چون در محل قربانگاه رسیدند حضرت اسماعیل تبسم کنان
عرض نمود [illegible] دستم یکسانست قربان تو ام اگر ترا فرمان
است [illegible] خواسته وصل جاودان بخشد و اینکه این جنبش [illegible] از
است [illegible] چرا تامل میکنی اگر فرمان الهی چنین است هزار جان اسماعیل
بقربان [illegible] خلیل و نثار تیغ خلیل باد تامل درین کار بجز خلل نیست فرمان بجا آر
زیرا که اسماعیل را بدل باشد و رب جلیل را بدل نیست حضرت خلیل رسن و کاردی
را از آستین برزمین نهاد اسماعیل گفت ای پدر اگر مردم تا روز محشر گویند که ابراهیم در
راه قربان [illegible] باخبث باز خواهند گفت که اسماعیل در راه رضای خلیل سر باخت
ابراهیم فرمود جان من وصیتی هم داری بگو تا بجا آرم عرض نمود وصیت دارم اول

حضرت ابراهیم

12

بهم نشستنهایی که داشتیم با هم معاشرت و زندگانی کرده‌ایم مرسی سلام ما برسان پس
خود را بقدمهای پدر انداخت و عرض کرد که ای خلیل خداوند کریم اگر باقتضای
بشریت خلاف قاعده از اسماعیل دیده باشی بخشش اخلاق نبوت همه را عفو فرما
[illegible] خوام دوست و پای پدر را ببوسید و گفت با ابتدای بسم الله حضرت ابراهیم
بقوت نبوت دست و پای فرزند ارجمند را بسته بموجب وصیت نقابی بر قفای
صورت کشید و بر زمین افکند کاردی که لو سوزتر از تیغ اجل و از آب الماس برنده
تر براورده فرو شد [illegible] بحضرت آسمان بلند شد و بقوت تمام تر بقضا و مرتبه
کارد را بر گلوی اسماعیل کشید اصلا نبرید حضرت بخشم تمام کارد را بدو جهت برید
که ای چه بدید چون تو فاعل مرجحی چرا فرمان نمی بری عجب تر آنکه سنگ خارا از آن برید
گلوی اسماعیل را [illegible] سست چرا نمی بری کارد بقدرت خالق بی کام در زبان
بران بزبان فصیح عرض کرد که السلام علیک یا خلیل الله حاشا من تابع امر جلیلم نه مطیع
حکم تو که گوئی بر خالق من میفرماید که مبر [illegible] اختیاری من ندارم که هم
مجبورم من اختیارم اگر دوست قربان خلیلم ولیکن تابع امر جلیلم تو دانستی
که من نرم سر از تن بریده تیغ فرمان است بی من نیاید از من و تو هر دو کاری
تو هم مختاری نه هم بی اختیاری گرت هست اختیار اینک مکن کاری وگرنه کار با
[illegible] کار بگذار [illegible] معتقد دارد که [illegible] تو نه زبان خالق عالم را بنام حضرت
ابراهیم کار خود بود که جبرئیل امین در اعلا علیین در صف کروبیان با جمیع ملایکه

(13)

نظاره مبهوت بودند و میگفتند زهی دیده بزرگواری تحمل خلیل که او را [illegible]
انداختند و باک نداشت و رحمت خدا باد بر چنین دلی که فرزند خود را در راه رضای
خداوند زیر تیغ انداخته و کشتنش پروانه و باک ندارد و زهی دیده صبوری
تحمل اسماعیل که دست و پا بسته با آرام دل زیر تیغ با اشتیاق حبیب سر نهاده
و باک ندارد و در آنحال ندا رسید که ای جبرئیل از مرغزار بهشت بره از برای فدای اسماعیل
ببر و با ابراهیم بگو مرحبا یا خلیل الرحمان شرط بندگی و انقیاد و فرمانبرداری بجا آوردی
قربانی نمودن اسماعیل قبول است این گوسفند را بعوض اسماعیل قربانی کن جبرئیل
بفرموده مالک جلیل گوسفندی از بهشت گرفته تکبیرگویان بر حضرت خلیل نازل شد و تمام
دوست را بدوست رسانید حضرت ابراهیم سجده شکر الهی بجا آورده دست و پای گوسفند
را بست و دید که حضرت اسماعیل برخاسته و گشته [illegible] دست و پای
ترا که گشود عوض کرد کسی که مرا از کشتن نجات بخشید یعنی اکنون از تیغم رهانید از بند محبت
پس حضرت ابراهیم گوسفند را قربانی نموده و آن روز را عید نمود [illegible] از حضرت علی ابن
موسی الرضا منقولست که چون حضرت خلیل گوسفند بهشتی را که فدای اسماعیل بود
قربانی نمود بر خاطر مبارکش گذشت که اگر بدست خود اسماعیل را قربانی میکردم اجرم جمیل تر
و اجرم جزیل تر بود ندا رسید که ای خلیل از مخلوقات من که را بیشتر دوست میداری
عرض کرد که خاتم انبیا محمد مصطفی را از همه خلایق دوستتر میدارم زیرا که او [illegible] دوست نداری
که فرزند او را دوستتر میداری یا فرزند خود را عرض کرد که فرزند او را [illegible] اسماعیل خلیل [illegible] فدای

در بازارها ندا میکنند که کسی شاه معصوم را در خانه جا و راه ندهد و در هر جا که هم
یابند در قتل و غارت آن خانه و فروش شتابند — آسمان بر کام دشمن [illegible]
و زکین — روزگار بی مروت انجمان تخت این چنین‌ها — چون مسلم میوند جوشش از زمین
تا آسمان — دشمنان را با می اید ز شادی به زمین [illegible] دو تا زه دار و شهیدان
غربت وای وو مهمان بی عزت وای وو خار و دیده اعتبار وای وو کلمین غربت هر
افغان اگر چه مصیبت سید ابو کشته راه خدا و الم مصیبت قربانی کعبه کوی وفا
جگر گداز و سینه سوز است لیکن از غوغای کوفیان و بلوای دشمنان که محنه
را شعله افروز است با وجود در حد ربودن اولی و این چه می نماید تا از پرده غیب
چه بر آید — معصوم صغیر و انظلام اسیر چون خبر شهادت پدر بزرگوار خود را شنیدند
گریبان دریده و خود را چون صید سر بریده در [illegible] خون میکشیدند
گرفت دست برادر به دست ابراهیم — بگریه گفت کز شیشم شکست ابراهیم
ز کوه چکی بد عالم کم از خدا الطلب — بسی دردم از خدا و فنا طلب — برادر از
پدر کامیاب من افسوس — ز روز تیره بی افتاب من افسوس — [illegible]
بار غمت زمین گیرم — چو شمع صبحدم از گریه توی میرم — خوشا آن لو و سایه پدر ما را
فلک بگردش افکند و نه پدر ما را — درین دیار نه یار و نه آشنا [illegible] داریم — دو دل
شکسته یتیم و یک خدا داریم — اگر [illegible] تا چه کند [illegible] درین [illegible]
تا چه کند — ای برادر با جان برابر خدا مرا بقربان بودی تو کند نه پای نشستن نه جای ماندن

در عالم

شنید و لعنت ای برادر و دریغ ای برادر [illegible] بر و فرخ ز بسیار یقین است که ما بر او گشته
شد هنوز از نخلستان کوفه بیرون نرفته ایم برادر بزرگ گفت بر قضای
[illegible] راضی باش پس از بیم دشمنان متوجه نخلستان گردیدند بعد از ادای فریضه
صبح بر سر چشمه در میان درخت مجوفی پنهان شدند از خستگی هر دو را خواب در ربود
چون شنا[illegible] قضا را سر به خواب ها در آن دو غزال شیرمست چمن و لطفا و حرم کشید
کنیزکی حبشه از برای بردن آب بر سر آن چشمه سار آمد عکس آن دو آفتاب را در آب
دید چون بالا نگریست شعشعه و مشعل نور خدا را دید که از جوف آن درخت [illegible]
المنتهی سر بسته دو نهال تمیل را دید که خورشید از رشک آفتاب جمال بر یک چون
ماه نخشب در چاه مغرب [illegible] طلعت [illegible] میگفت که این درخت طور
سیناست که با آنکه درخت [illegible] نور خداست خوابیده دو طفل و دیگر [illegible]
ستان ز آثار یتیمی و غریبی پیداست [illegible] را از مشاهده این حال بی اختیار [illegible]
ابر سیاه اشک جاری شد بجذب الفت و محبت بر سر بالین آن معصوم ماه
جبین آمد [illegible] ولش ز تیغ محبت کبابی خون جگرش ز دیده تر جاری
رافر وی آن دو گل باغ بهشت اشکش چو سرشک بلبلان گلناری
شور گریه آن دو یتیم ایام را از خواب شیرین بیدار ساخت آن جاریه چون
اشک تنور را در تلاطم [illegible] دو روی یتیم انداخت آن دو مظلومان به هوش
با [illegible] تشویش و هراس پرسیدند که ای عفیفه چرا اشک می باری [illegible] بختی که

(۱۷)

بماوری ازکجا واری چو [illegible] معتقد [illegible] بیت بایستی و بازکرد [illegible] اند
جاریه بازمین بوسیده عرض کرد که اگر قبول افتد از دوستانم دختاری نیا
اوریم یکی از جان نثاران کنیزان حضرت [illegible] شما شفیعهای اشک
دو ماه [illegible] ی واغدار ارکلامش پوشانید که آب و رنگ عربی و تیمی
ازگلبرگ عارض شما پیداست آن دو شاهزاده آه سرد از دل پر درد کشیدند
و گفتند ما یتیمان مسلم بن عقیل عمزاده امام جلیل ایم لیکن بعد از قتل پدر بزرگوار از بیم
دشمنان خونخوار و کوفیان غدار ذلیل ایم آن جاریه چون نام مسلم شنیدند
رو بجانب دو دیده [illegible] حقیقت را عرض کرده آن ضعیفه بلند [illegible] سرو پا
برهنه بی چادر و معجر بان باغ دوید و آن دو نونهال باغ سیادت را در میان
جان کشید و دست و پای هر دو را می بوسید و سنبل گیسوی ایشان [illegible] غزال
مشکبوی را می بوئید [illegible] گاهی میگفت من قربان گیسوی [illegible] فدای
سنبل زلف و گل روی شما گردم شمار از وطن تا حال بوی [illegible] شیر می آید
بقربان لب لعل سخن گوی شما گردم ز خواب امروز چه بخت را بیداری [illegible]
فدای غمزات چشم جادوی شما گردم سراپای آن دو مردم دیده را از غبار
کلفت بآب دیده شسته [illegible] آن محبت ورزید که از اشک بارید و بدو پسران
شمع دودمان سیادت چون پروانه گردید که [illegible] و آهوی رم دیده [illegible] گفت
روزها را بدلداری و غمخواری آن دو مظلوم بسر بردند بوقت شام طعام نیکو سرانجام
نموده خورانید

81

جگر پاره سید ابرار و [illegible] زنده در وطفلان کم تقاضا [illegible]

از خواب نوشین سراسیمه و گریان بیدار شدند [illegible] مرد و پیر عزیز [illegible]

کردند و دست بگردن هم گریه فراوان کردند [illegible] یک گفت ای جان [illegible]

بیا که روی ترا ببوسم زیرا که علی الصباح ما بود کشته خواهیم شد در همین ساعت

بخواب دیدم که در باغ بهشت بر کوثر رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه زهرا و پدرم

مسلم شهید سعید نشسته بودند چون حضرت رسول خدا ما را دید برادر را گریان در

ما آن دید از پدرم فرمود که ای مسلم چرا طفلان خود را در میان دشمنان بیکس

و یتیم و بی غمخوار گذاشتی پدرم بسیار بگریست و عرض کرد که علی الصباح درین

گلشن بفیض قدمبوس میرسانند ای برادر پدرم گاهی [illegible] یقین که

همین شب ما زنده ایم مرا در کوچک تر عرض کرد ای برادر والله که منهم همین

خواب را دیده ام ای برادر [illegible] خواب میدیدم که [illegible] در بهشت

در خیابان بر لب تسنیم و کوثر در بهشت هر درختی بود از نور الهی بار ور [illegible]

حور و غلمان را لباس نور در بر در بهشت هر یک گونه [illegible] داشت [illegible]

در مقابل حضرت زهرا و حیدر در بهشت [illegible] بود و [illegible] اند و [illegible]

در لباس تعزیت بودند یک در بهشت مصطفی فرمود که ای مسلم و طفلان خود ترا

از چه همره نیاوردی برابر در بهشت گفت [illegible] بوسی تو [illegible]

چشم وا خواهند کرد و از زیر خنجر در بهشت ای برادر خدا را بفرمان [illegible] بیا تا روی

ترا

(۱۹)

امیرسم [illegible] دیدار تو توشه دنیا و آخرت [illegible] ندارم پس هر دو دست
[illegible] بهم نگره [illegible] ناروا غرتها بلند نمودند یکی میگفت فریاد از غریبی
و یکی میگفت و دریغ از بیکسی آه آه که بر طفلی و بیکسی ما رحم نمی کند از صدای ناله
آن دو [illegible] معصوم بی یار حارث غدار از خواب بیدار شد پرسید کای ضعیفه این صدای
ناله و فریاد است آن بیچاره از ترس خاموش ماند جوابی نگفت حارث خود برخاسته
شمع چراغ را روشن نمود و در تنهایی دید آن دو مظلوم بودند و را دید در آن دو
معصوم خانه خانه دوستان میدانستند برای تعظیم بر سر پا برخاسته دستها بر سینه
بسته سلام کردند حارث پرسید که شما کیستید و در اینجا چه میکنید گفتند
ای برادر بزرگوار ما دو مهمان یتیم و دو مظلوم مسلم طفلان مسلم ابن عقیل ایم حارث
از خوشی [illegible] چراغ را بر طاق گذاشت و با خود میگفت عجب حالتی است
ای روزگار جور و جفا اینقدر چرا مطلوب من بخانه من [illegible] چرا
[illegible] نگو [illegible] و من خسته بی‌تاب ای بخت کرده زخود [illegible] اسیرا
[illegible] دیده گیسوی هر دو را بدست پیچید و هر یک را طپانچه بر صورت [illegible]
و لگدی بر پشت و پهلو زد و دستهای هر دو را بسته هر چند آن دو طفلان التماس
کشیدند که ای جوانمرد [illegible] ما هیچ گناهی نداریم رحم بر طفلی ما کن اصلا حارث نشنید زن
بیچاره [illegible] خراشید و گیسوی بریده از سر مقنعه میکشید و بدست پای شوهر می
غلطید که ای ظالم مرا در پیش فاطمه شرمسار مکن خون این دو معصوم را مریزان

یکی حارث قبول نمیکرد و زن [illegible] دگله از خود دور میکرد تا صبح میشود [illegible]

پس چون آن دو بیگناه تیغ کشید و فلک [illegible] بکام دشمنان کردید حارث تیغ

خنجر اجل کلو سوزتر تا سپری برگرفته وان دو طفل بیگناه و بی پناه دخته را بسته پس

روانداخت و بجانب نهر فرات روان شد پسر و غلامش که در آن شب جدائی بود

بکمال تاسف اسلحه پوشید با صفیه [illegible] دنبال میدویدند [illegible] پسر زنان از

پی پریشان حال می‌آمد بیتابانه [illegible] سایه از دنبال [illegible] هر چند [illegible] بیچاره [illegible]

و زاری و التماس و بیقراری میکرد فایده نمی‌کرد چون بلب فرات رسیدند دل

غلام گفت که این دو کودک را کردن بزن غلام نیک سرانجام موجب حکم آن پلید

تیغ کشید دست آن دو طفل بیکس را گرفته دورتر برد برادر کوچک به برادر بزرگ

گفت که ای برادر این غلام بسیار شبیه است به بلال رسول خدا [illegible] نام بلال

شنیده گفت که سر بلال را دیده اید [illegible] شناسید گفتند [illegible] چون ما در خانه عم ما

حضرت امیر المؤمنین بود او را می‌شناسیم غلام تیغ را انداخته سر و قدم ایشان را [illegible]

نیا و گفت که خدا جان مرا بفدای شما کند من در تدارک شما [illegible]

حضرت رسول تشبیه میکنند دستم بریده باد که اگر تیغ بر روی شما بکشم نشناختم

پس متوجه آقای خود شده گفت ای مرد [illegible] [illegible] [illegible] آقای [illegible]

سلیمان وار [illegible] ازین روسیاه تر سازی تیغ حواله او کرده چون [illegible]

چیزی نبود تیغ او را رد کرده تیغ بر دوش آن سعید زده که بر زمین افتاد پسر [illegible]

بشم

(20)

و ... دید که ای ملعون چه اراده [illegible] که یک سو از سر این دو معصوم
ما حارث بی‌پیر با آن زن گفت و تیغی بر آن جوان انداخت آن نیز بیفتاد و
پس متوجه قتل آن دو یتیم شد آن دو معصوم نگاه بجانب زن کرده گفتند که
ای مادر حقوق خدمت خود را بر ما بخشش [illegible] ما مهمان آب و طعام تو بوده
ایم هم بسیار بلطف تمام تو بوده ایم حارث تیغ بالا برد و زن خود را بر آن
دو طفل انداخت و گفت ای دشمن خدا مرا در پیش رسول خدا و علی مرتضی روسیاه
مکن که کسی مهمان را نکشد حارث تیغی بر دوش آن زد که مدهوش شد و
در خون غلطید چون آن دو طفل خود را بیکس و بی فریادرس دیدند دامن
آن کس را گرفته بعجز نالیدند که ای حارث اگر از کشتن ما مدعای تو زر است زلف
ما را بتراش و در بازار غلام بر و ما را بفروش مانند غلام و یا زنده پیش ابن
زیاد ببر تا [illegible] در [illegible] ما کند گفت چون دوستان شما بسیار اند می‌ترسم
که شما [illegible] گرفته حق مرا ضایع سازند بغیر از کشتن چاره نیست گفتند رحم بر طفلی ما کن
گفت [illegible] که شما تشنه شده گفتند که از خدا و رسول خدا شرم کن گفت خدا
و رسول را نمی‌دانم گفتند که پس مهلت ده که دو رکعت نماز کنیم گفت اگر از نماز
کار شما یک دو کنید در [illegible] حالت که دشمن جان در نظر و شوق وصال جانان
در سر برای وضو نیت بقرات ننشستند لیکن برادر بزرگ التماس کرد که ای
حارث اول مرا بکش که من برادر خود را کشته نمی‌بینم برادر کوچک میگفت ای

24

علی بن ابی طالب است میفرماید که سید بزرگوارم ترا طلبیده و من حیرانم که چه
بگویم ان زن پرسید حسین پسر فاطمه زهرا گفت بلی زهیر میان زنان عرب رسم
است که چون زنی میخواهد که شوهر یا برادر خود را بغیرت و حمیت بیاورد مقنعه خود
بر سر او می اندازد یعنی که اگر این کار نکنی از جمله زنانی [illegible] زهیر از شنیدن
نام فاطمه زهرا و خامس آل عبا مقنعه از سر خود کشید و بر سر زهیر انداخت و گفت
ای زهیر خاک بر سرت که پاره جگر پیغمبر آخر الزمان ترا میطلبد و تو در رفتن مضایقه میکنی
خدا را [illegible] نام حسین [illegible] کند شتاب و این دولت را زوال
[illegible] زهیر بحمیت در آمده گفت به میدان بروم و برخواست اسلحه پوشیده سوار شد و
با جناب امام زاده عالی مقام روانه شد زهیر با خود میگفت که الحمد لله والمنه
بسته ام احرام طواف کعبه کوی حسین [illegible] زمزم [illegible] ام از خلق و از خوی حسین
گر حسین را بنده [illegible] میخورم سوگند با بر مصحف روی حسین
[illegible] در بهشت [illegible] میکنند در گلشن کوی حسین
چون زهیر [illegible] شمول طالع ارجمند زهیر نیک انجام بقدوم عرش [illegible]
نشین دوش خیر الانام جبهه نیاز مالید سراسیمه بخاکپای جگربند علی مرتضی [illegible]
از رشک غلطیده خامس آل عبا مربع نشین تسلیم [illegible] فردوس [illegible] قرار [illegible]
یکه تاز وادی [illegible] میدان کربلا امام عالم پناه حضرت اباعبدالله الحسین دست
حق پرست بر تارک سر مالیده او را در بر کشید انگاه دست زهیر را گرفته در عقب خیمگاه